



تاریخ‌نگاری بیهقی در تنگنای تقدیر و قدرت

محمد دهقانی

در گفتگو با ماشاءالله آجودانی

آرمان: با سپاس فراوان از دکتر ماشاءالله آجودانی، تاریخ‌شناس و نظریه پرداز تاریخ مشروطیت، و دکتر محمد دهقانی، استاد و پژوهشگر ادبیات که متن این گفتگو را که در جلسه کتابخانه مطالعات ایرانی لندن اجرا شده، برای نخستین بار در اختیار فصلنامه آرمان قرار دادند.

دکتر محمد دهقانی نویسنده، مترجم، منتقد ادبی و استاد سابق دانشگاه‌های سمنان و تهران است. او در سال ۲۰۰۶ برنده جایزه دیپلم افتخار انجمن ادبی پاراناسوس یونان برای ترجمه آثار کازانتزاکیس و در سال ۱۳۹۲ برنده جایزه بهترین نقد کتاب در حوزه تاریخ و جغرافیا از خانه کتاب ایران شد. این پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و هیأت امنای کتابخانه مینوی تألیف‌های متعددی دارد، از جمله: *عنصری، ابن سینا، ناصر خسرو، فرخی سیستانی، منوچهری*. ترجمه‌های او عبارتند از: *دانش خطرناک شرق شناسی و مصائب آن، خرد و فرزاندگی از نگاه پو، روانشناسی عمومی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر آل بویه، علم و دین*.

پیشگفتار محمد دهقانی

آنچه می‌خوانید متن ویراسته سخنانی من درباره تاریخ بیهقی است که به لطف و درخواست دوست دانشمندم، دکتر ماشاءالله آجودانی، به تاریخ ۲۸ دسامبر ۲۰۲۱ (۷ آذر ۱۴۰۰) در کتابخانه مطالعات ایرانی لندن ایراد شد. نخست دکتر آجودانی سخنانی در معرفی کتاب *حدیث خداوندی و بندگی* مطرح کرده‌اند و سپس متن سخنانی من آمده است و در پایان هم پرسش‌هایی که حاضران فاضل و ارجمند آن مجلس از من داشته‌اند، بدون اشاره به نام آن بزرگواران، ذیل حرف اختصاری **س** (سؤال)، و پاسخ‌های من، ذیل حرف اختصاری **ج** (جواب)، آمده است. بدیهی است که متن مکتوب فعلی با متن اصلی سخنانی تفاوت‌هایی دارد. برای رعایت انسجام مطلب، بعضی

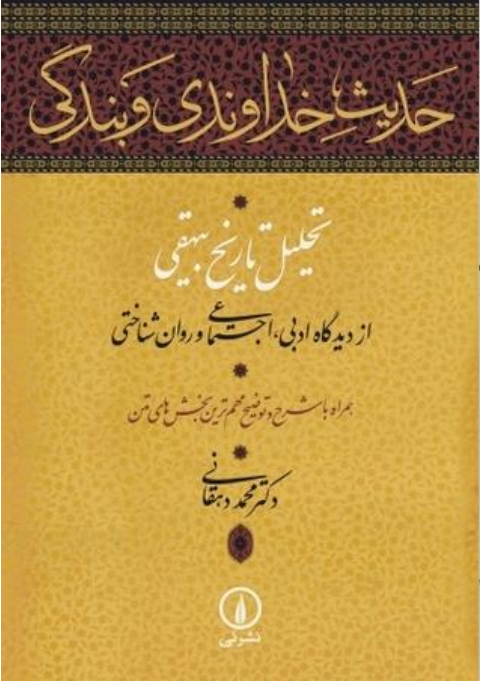
بخش‌ها پس و پیش شده و بعضی مباحث مکرر از آن حذف و برخی توضیحات دیگر بر آن افزوده شده است. از همه بزرگوارانی که مقدمات برگزاری آن جلسه و سپس انتشار متن آن را فراهم آورده‌اند سپاسگزارم، به خصوص از استاد دکتر ماشاءالله آجودانی و دوست دانشمند گرامی، دکتر گوئل کهن، که بانیان اصلی جلسه در کتابخانه مطالعات ایرانی بودند و دوستان ارجمندم، خانم شیرین دخت دقیقیان و آقای مرتضی هاشمی‌پور، که متن فعلی به همت ایشان منتشر می‌شود.



دکتر آجودانی:


من این افتخار را داشته‌ام که در همین ایام منحوس کرونا نخستین بار کتاب *حدیث خداوندی و بندگی* را با عنوان *فرعی تحلیل تاریخ بیهقی* بخوانم و شگفت‌انگیز این که هنگام مطالعه مقدمه مفصل آن، وقتی از صفحات اولیه گذر کردم و به میانه بحث رسیدم، احساس کردم که یک متن معتبری را دارم به زبان فارسی می‌خوانم که متأسفانه این متن معتبر، نمونه‌های مشابه ندارد. این را من به عنوان معلم زبان و ادبیات فارسی یعنی از منظر کسی می‌گویم که با بنیاد کارهای دانشگاهی در ایران آشناست. وقتی متن را به پایان بردم شگفت‌زده شدم و بی‌اغراق چندین روز و چندین هفته درمورد نوشته دکتر دهقانی فکر کردم.

نخستین نکته‌ای که برای من اهمیت داشت این بود که این اثر به زبان فارسی و در کشور ایران منتشر شده است. نمونه چنین تحقیقی را من در زبان فارسی ندیده‌ام. با این که کارم خواندن و نوشتن درباره تاریخ و ادبیات ایران است، تا به حال ندیده‌ام که پژوهشی از این دست در آنجا منتشر شود. حال سؤال این است که اهمیت کار دکتر دهقانی چیست؟ چرا این قدر شیفته یک مقدمه تقریباً ۱۳۰ صفحه‌ای شدم؟ در جواب، باید بگویم که این مقدمه دریچه‌های مختلفی را از جهت متن‌شناسی به روی ما باز می‌کند. وقتی شما دارید متنی را منتشر می‌کنید باید به آن



کتابخانه مطالعات ایرانی
The Library for Iranian Studies

کتابخانه مطالعات ایرانی مرکز فرهنگی کاسپین برگزار می‌کند:
تاریخ نگاری بیهقی در تنگنای تقدیر و قدرت
دکتر محمد دهقانی
نویسنده و پژوهشگر تاریخ و ادبیات ایران



زمان: یکشنبه ۲۸ نوامبر ۲۰۲۱، ساعت ۵ بعد از ظهر به وقت لندن از طریق زووم

The Library for Iranian Studies (Caspian Cultural Centre)
invites you to the
Zoom Lecture by Dr. Mohammad Dehghani
on Sunday 28 November 2021, at 5:00 pm (BST)
Please join Zoom Meeting at
<https://us02web.zoom.us/j/87173766071?pwd=R3IyaVh5N2x2S2VSSjlsUUs5YiYhMQT09>
Meeting ID: 871 7376 6071
Passcode: 765700

متن هم به لحاظ ساختار فارسی در دوره‌ای که این متن در آن نوشته شده است تسلط داشته باشید و هم به لحاظ متدولوژی. در کتاب حدیث خداوندی و بندگی این دو شرط رعایت شده است. متدی که دکتر دهقانی در این جا به کار گرفته، از مدرن‌ترین شیوه‌هایی است که امروز در همین کشوری که من در آن زندگی می‌کنم و در همین دانشگاه کمبریج، بر اساس آن متدولوژی، تاریخ بررسی و خوانده می‌شود و دنیا این متد را قبول دارد.

درست است که قبلاً چیزی به عنوان تاریخ ایده‌ها داشتیم و مورخانی بودند که در مورد تاریخ ایده‌ها کار می‌کردند و این‌ها با هم مشابهتی دارند، اما این مفهومی که استاد برجسته‌ای مثل کوئنتین اسکینر چندین بحث مفصل درباره آن داشته و کتاب‌هایی درباره آن نوشته است (مصاحبه‌های اسکینر به اعتقاد من روشنگر اهمیت کتاب‌های اوست) ما را وارد دنیای دیگری می‌کند. نظیر همین کار را آقای دکتر دهقانی در ایران انجام داده و نخستین بار ما با یک محقق سروکار داریم که، مهم‌تر از همه مسائل، تاریخ را به پرسش گرفته و با پرسش‌انگیزی‌های خودش دریچه‌های تازه‌ای به روی ما باز کرده است.

من یک مثال می‌زنم، برای این که اهمیت کار دکتر دهقانی را نشان دهم: استاد اسکینر بحثی دارد با یکی از استادان برجسته انگلیس، و گفتگویی با او انجام می‌دهد. آن استاد در واقع از اسکینر سؤال می‌کند که این تاریخ روشنفکری یا روشنگرانه چه ویژگی‌هایی دارد؟ اسکینر یک نمونه مثال می‌زند و از همان نمونه به کار دکتر دهقانی باز می‌گردد. او می‌گوید ماکیاولی در کتاب شه‌ریار این مسئله را مطرح می‌کند که سیاستمداری می‌تواند موفق باشد

که دو نیرو را در برابر هم در نظر بگیرد که یکی از آنها مظهر حيله گری و نارواگویی و دیگری مظهر قدرت و شکوهمندی است. یعنی باید هم از زور استفاده کند و هم از حيله تا بتواند حکومت را به شکل عالی هدایت کند.

بنابراین، برای حکمران موفق بودن نیاز به استفاده از قدرت و حيله گری است، اما اسکینر اینجا سخن مهمی می‌گوید. به تصریح اسکینر، قبل از ماکیاولی، سیسرو درست در جهت مخالف او سخن می‌گوید و بدترین کارها را این می‌داند که آدم از قدرت مثل شیر استفاده کند و هر که از قدرت بدین شیوه استفاده کند جنایتکار است و اساس انسانیت را زیر پا گذاشته است. بنابراین، از نظر اسکینر، گفتگویی بین ماکیاولی و سیسرو وجود دارد؛ یعنی زبان به یک حرکت اجتماعی بدل شده و از زبان به معنای متعارف فاصله گرفته است. در واقع مسئله ما دیگر معنا نیست؛ آنچه مهم است این است که ارتباط اجتماعی با این متن چیست؟ البته زبان کارکردهای مختلفی دارد و قطعاً به عرصه اجتماعی محدود نمی‌شود، اما اسکینر با این کار متن را از معنای ظاهری خارج می‌کند و ما را به بستر فکری می‌خواند که پیشینه‌ای دارد. سیسرو می‌گوید «اگر این گونه رفتار کنی ضد انسانی است» و ماکیاولی می‌گوید «خیر! حکمران موفق باید چنین باشد».

نظیر همین کار اسکینر را می‌توان در حوزه‌ای انجام داد که به کار دکتر دهقانی مربوط می‌شود. می‌توان این سؤال را مطرح کرد که اگر فردوسی از ایران باستان حرف می‌زند، بیهقی در این باب چه می‌گوید؟ دانش بیهقی از ایران باستان در چه حدی است؟ علاقه‌اش به ایران باستان چقدر است؟ در واقع از معنایی که متن دارد داریم فراتر می‌رویم. بیهقی را در عرصه مناسبات اجتماعی گسترده‌تری می‌بینیم و این اتفاق نخستین بار در کتاب دکتر دهقانی اتفاق افتاده است. یعنی وارد مرحله‌ای می‌شویم که می‌بینیم جهان بیهقی چه بوده است؟ بیهقی در چه دنیایی زندگی می‌کند و دنیایی که می‌شناسد چیست؟ در مورد تفکر و دانش ایرانی و تاریخ ایران چگونه فکر می‌کند؟ این یک بیهقی دیگر است. این بیهقی‌ای نیست که در تصویر ادبی متن تاریخ بیهقی می‌شناختیم. من از دوست روزنامه‌نگارم سیروس علی‌نژاد خواهش کردم که این کتاب دکتر دهقانی را بخواند؛ بعد از خواندن کتاب این پیام را به من داد که در یک قرن گذشته استادان ما متن تاریخ بیهقی را بیشتر به عنوان متن ادبی دیدند و در مهمترین شکل و زاویه به دنبال این بودند که معنای متن را روشن کنند، اما کاری که دکتر دهقانی کرد از این مرحله فراتر است؛ یعنی برای نخستین بار به تاریخ بیهقی هم به عنوان متن تاریخ و هم متن ادبی با تسلط استادانه پرداخته شده است؛ یعنی چون دکتر دهقانی استاد مسلم زبان و ادبیات فارسی است با تسلط خود متونی را از بخش‌های مختلف تاریخ بیهقی برگزیده و با این انتخاب آگاهانه نه تنها در حوزه معنا پیش رفته بلکه بیهقی را به عنوان یک مورخ و این که چه دیدگاه‌هایی داشته و به عنوان ستون فرهنگ ملی ما چه برداشتی از ایران و فرهنگ ایرانی دارد معرفی کرده است و این‌ها مطالبی است که در کتاب حدیث خداوندی و بندگی به درخشان‌ترین وجه آمده است.

دکتر دهقانی کتاب‌های مختلفی را با عنوان «تاریخ و ادبیات ایران» در نشر نی منتشر کرده است و من نمونه‌هایی از آن را خوانده‌ام: محمدبن زکریای رازی، منوچهری، ترجمه تفسیر طبری، کسایی نخستین شاعر نامدار شیعه، شاهنامه ابومنصوری، فرخی سیستانی، عنصری، ناصر خسرو، ابن سینا و چندین جلد دیگر. بنابراین، توصیه و خواهش من از دوستان دانشجو در دانشگاه‌های ایران و خواهش من از دانشجویان رشته‌های تاریخ و ادبیات در خارج از ایران این است که کارهای دکتر دهقانی را جدی بگیرند. سانسور شکست‌انگیزی در ایران در مورد کارهای دکتر دهقانی انجام شده و این سانسور جای گله و شکوه بسیاری دارد و من همین‌جا از استاد ارجمندم استاد شفیع کدکنی که افتخار شاگردی ایشان را داشته‌ام و استاد دیگر محمدعلی موحد که خیلی‌ها ایشان را می‌شناسند به طور رسمی گله می‌کنم که چگونه ممکن است در ایران کتابی مثل حدیث خداوندی و بندگی منتشر شود و شما

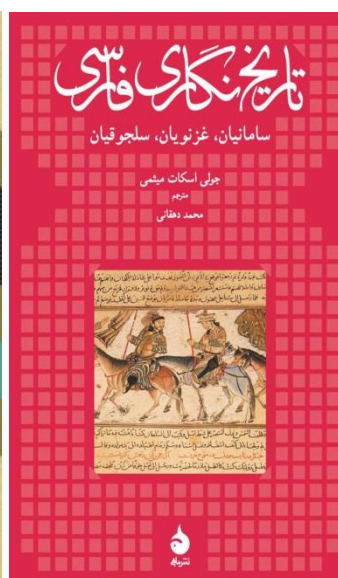
ماشاءالله آجودانی: کاری که دکتر دهقانی کرد از این مرحله فراتر است؛ یعنی برای نخستین بار به تاریخ بیهقی هم به عنوان متن تاریخ و هم متن ادبی با تسلط استادانه پرداخته شده است.

یعنی چون دکتر دهقانی استاد مسلم زبان و ادبیات فارسی است با تسلط خود متونی را از بخش‌های مختلف تاریخ بیهقی برگزیده و با این انتخاب آگاهانه نه تنها در حوزه معنا پیش رفته بلکه بیهقی را به عنوان یک مورخ و این که چه دیدگاه‌هایی داشته و به عنوان ستون فرهنگ ملی ما چه برداشتی از ایران و فرهنگ ایرانی دارد معرفی کرده است.

بزرگواران درباره این کتاب مطلب ننویسید و سکوت کنید؟ این سکوت چه عمدی باشد و چه غیر عمدی، به عقیده من از سانسور حکومتی بدتر است. این توطئه سکوت است که در ایران کنگره بیهقی شناسی بگذارند و اسمی از دکتر محمد دهقانی در آن نباشد. این مسئله جای کار بسیاری دارد و من امیدوارم حال جسمی من آنقدر خوب باشد که بتوانم یک روزی این ادای دین را نسبت به کار ارزشمند دکتر دهقانی بکنم. و همین‌جا باید اضافه کنم کسانی که در دانشگاه تهران دست به دست هم دادند و دسیسه کردند تا با اخراج دکتر دهقانی جوانان مملکت ما را از یادگیری شیوه‌های تدریس و دانش او محروم کنند، روزی باید حساب کارشان را به ملت ایران پس بدهند؛ کارشان از مقوله جنحه نیست، از مقوله جنایت است: جنایت فرهنگی. و این مفهوم جدید «جنایت فرهنگی» باید بر میراث حقوقی و قضایی کشور ایران افزوده شود و در کارنامه گردانندگان دانشگاه‌های ایران در بعد از انقلاب به جست‌وجو و تحقیق گرفته شود. باعث افتخار من و همکارانم است که در کتابخانه مطالعات ایرانی امشب میزبان انسان با فرهنگ و اندیشمندی چون دکتر دهقانی هستیم.

از همگان درخواست دارم کتاب حدیث خداوندی و بندگی را بخوانند. خواندن درست و دقیق آن به ما کمک می‌کند که از چنبره زبانی که آغشته به تقدیر است و تمام نگاه ما را دربر گرفته است رها شویم. باید در زمینه شعر

و نثر در جامعه تعادل برقرار شود و احتمالاً در برنامه دیگری باید به بررسی همین مسئله شعر و نثر پردازیم، زیرا این چرخه زبان قدرت و حاکمیتی که تقدیر بر آن دارد در حافظ و سعدی هم دیده می‌شود و به دوران ما هم رسیده است، اما چندان مورد نقد قرار نگرفته است. تجدد ما با این نقدها آغاز می‌شود. اگر بخواهیم وارد دنیای مدرن شویم، بدون نقد این متون و عبور از آنها نمی‌توانیم به مقصود خود دست یابیم. عبور از این‌ها به این معنی نیست که قدر افرادی مثل بیهقی را ندانیم و برای کارشان ارزشی قائل نباشیم، بلکه به معنی شناخت منتقدانه آنها و قدردانی حقیقی از کارشان است.



دکتر محمد دهقانی:

بسیار سپاسگزارم از دکتر آجودانی که خیلی بیشتر از آنچه حد من بود در مورد کارم صحبت کردند و این برنامه هم به خواست و فرمایش و در واقع به لطف ایشان و همکارانشان برنامه‌ریزی و تهیه شده است. از من خواسته‌اند که درباره کتاب توضیح دهم و در مورد این که چه شد که این کتاب را نوشتم. پیش از نوشتن آن، دست کم چیزی حدود ۲۰ سال راجع به بیهقی و تاریخ او فکر می‌کردم. من تحصیلات دوره لیسانس را در دانشگاه چمران اهواز گذراندم. در آنجا استادی که این کتاب را درس می‌داد، حدود ۱۰۰ صفحه از تاریخ بیهقی تصحیح فیاض را کپی کرده بود و همان را روخوانی می‌کرد و به نحوی مبهم توضیح می‌داد. در واقع، با کتاب بی سروتهی مواجه بودم که درست خوانده نمی‌شد. سال‌ها بعد که برای گذراندن دوره فوق لیسانس به دانشگاه فردوسی مشهد رفتم، به عنوان تکلیف درسی، تحقیقی درباره تاریخ بیهقی انجام دادم که می‌شود گفت هسته شکل‌گیری حدیث خداوندی و بندگی بود. متأسفانه در آنجا هم استادی که تاریخ بیهقی را تدریس می‌کرد چندان چیزی از این بابت به ما

نیاموخت و به تکلیفی هم که برای درس او نوشته بودم هیچ توجهی نکرد و وقتی هم از من امتحان می‌گرفت مدعی شد که روخوانی درست بیهقی را هم بلد نیستم! همین جا بگویم که من البته از آن استاد سپاسگزارم، چون با شیوه تدریس خودش به من آموخت که بیهقی را چگونه نباید بخوانم. به هر تقدیر، نطفه این کتاب در همان سال‌های تحصیل من در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد بسته شد.

دوست عزیز مشهدی و بیهقی‌شناس من، آقای مهدی سیدی، در همان سال‌ها مدتی سرپرست مجموعه فرهنگی آرامگاه فردوسی شد و از من دعوت کرد که کمکش کنم. در تابستان ۱۳۷۴ حدود یکی دو ماه در خدمتشان بودم. بعضی شب‌ها در خانه ایشان و گاه در همان مجموعه فرهنگی طوس بیهقی می‌خواندیم و در خوانش‌هایی

که با آقای سیدی داشتم به نکات تازه‌ای از این متن پی می‌بردم. بعدها خودم در دانشگاه تهران چند ترم تاریخ بیهقی درس دادم و کوشیدم که درباره این کتاب مسائل تازه‌تری را برای دانشجویان مطرح کنم. خلاصه کتاب حدیث خداوندی و بندگی حاصل ۲۰ سال تحقیق و تأمل درباره تاریخ بیهقی است که به لطف و همت مدیر نشر نی، آقای همایی، منتشر شد. پس از انتشار کتاب، ایشان از من خواستند که پروژه دیگری را شروع کنم. پروژه «تاریخ و ادبیات ایران» را طراحی کردم. نمی‌خواستم تاریخ ادبیات بنویسم. به همین دلیل اسم آن پروژه را «تاریخ و ادبیات» گذاشتم که در واقع طرحی است برای تدوین تاریخ فکری ایران. در ایران مبحثی به نام «تاریخ تفکر» یا «تاریخ اندیشه» چندان شناخته نیست. مرحوم فریدون آدمیت در حوزه تاریخ معاصر ایران از دوره قاجار به بعد کارهایی انجام داد که خیلی ارزشمندند و می‌شود آنها را ذیل تاریخ‌نگاری اندیشه جای داد. اما چنین کاری در مورد تاریخ گذشته ایران انجام نشده است و من تا حدودی سعی کردم این کار را در کتاب حدیث خداوندی و بندگی و سپس در پروژه «تاریخ و ادبیات ایران» انجام دهم.

در حدیث خداوندی و بندگی بخشی را با عنوان «روش بیهقی در تاریخ‌نگاری» آورده و سعی کرده‌ام که به نوعی متدولوژی بیهقی را نشان دهم. بیهقی با توجه به زمان و مکانی که در آن به سر می‌برده مورخ بی‌نظیری است. من تاریخ بسیار خوانده‌ام، به‌خصوص تاریخ‌هایی را که در جهان اسلام نوشته شده است. پیش از بیهقی، مورخان بسیاری در دنیای اسلام وجود داشتند که مشهورترینشان طبری است. پس از عصر بیهقی هم مشهورترین مورخ

ماشاءالله آجودانی: سانسور شگفت- انگیزی در ایران در مورد کارهای دکتر دهقانی انجام شده و این سانسور جای گله و شکوه بسیاری دارد و من همین جا از استاد ارجمندم استاد شفیعی کدکنی که افتخار شاگردی ایشان را داشته‌ام و استاد دیگر محمدعلی موحد که خیلی‌ها ایشان را می‌شناسند به طور رسمی گله می‌کنم که چگونه ممکن است در ایران کتابی مثل حدیث خداوندی و بندگی منتشر شود و شما بزرگواران درباره این کتاب مطلب ننویسید و سکوت کنید؟

جهان اسلام ابن خلدون است. اما کار بیهقی، به قول خودش، از لونی دیگر است. به نظرم، بیهقی مورخ متفکری است. پیش از او، نه فقط در ایران بلکه در سراسر دنیای اسلام، کسی را نداریم که این همه متفکرانه به تاریخ نگریسته باشد و پس از او هم به ندرت کسی نظیر ابن خلدون را داریم که از جهاتی شبیه بیهقی باشد. هم بیهقی و هم ابن خلدون در شیوه تاریخ‌نگاری خود بیشتر به مورخان دنیای مدرن نزدیک‌اند. همین است که بیهقی را به تعبیر من مورخی اندیشه‌ور و شگفت‌آور و نامتقارن با روزگار خودش نشان می‌دهد.

به نظرم روش تاریخ‌نگاری بیهقی تا حد زیادی پوزیتیویستی است. خود او می‌گوید که «من می‌خواستم که این تاریخ بکنم؛ هر جا نکته‌ای بود در آن آویختمی» (ص ۴۰)^۱. یعنی هر کجا سند و مدرکی به نظرش می‌رسیده جمع‌آوری می‌کرده است. چون بیهقی خودش دبیر دیوان رسالت غزنویان بوده و شغل حساسی داشته است، با دقتی که دارد و با دسترسی به اسناد دست اول دیوان غزنویان، تاریخ خود را مجهز می‌کند و به اخبار و تواریخ دیگر نیز رجوع می‌کند، آن هم نه به هر خبری، بلکه به افراد و کتاب‌های معتبر استناد می‌کند و یافته‌ها و خواننده‌های خود را، به تعبیر خودش، بر اساس «گواهی خرد» می‌سنجد و به همین هم بسنده نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد با گشتن در جهان و پرس‌وجوی بیشتر از مطلعان (به قول امروزی‌ها، با تحقیقات میدانی) سخنان خود را باز هم دقیق‌تر و مستندتر کند.

اینها مجموعه ابزارهایی بوده که بیهقی در اختیار داشته و کوشیده است به نحو احسن از آنها استفاده کند. در تاریخ‌نگاری ما جزئیات خیلی اهمیتی نداشتند. بیهقی می‌گوید در تواریخ خیلی طول و تفصیلی وجود ندارد، ولی من به جزئیات می‌پردازم و نکته‌جالب توجه دیگر در کار بیهقی این است که به خواننده خود اهمیت می‌دهد، یعنی خواننده را گویی حاضر و ناظر می‌داند. او یک مخاطب نزدیک دارد که همان مردمان روزگار خودش و به-خصوص درباریان غزنوی هستند. خیلی مراقب است که بهانه‌ای به دست آنها ندهد و در محیطی که غزنویان هنوز بر سر کار بوده‌اند خطر تازه‌ای را متوجه خود نکند. در عین حال، مخاطبان دورند که برای او اهمیت دارند. مخاطبان دور خوانندگان آرمانی اویند، کسانی که قرار است در آینده بیایند و با تفکری خردمندانه و عینیت‌گرا، به قول معروف، مو را از ماست بکشند. بیهقی آنها را در همه لحظات تاریخ‌نگاری خود حاضر می‌بیند و، به این اعتبار، او مورخی است که می‌کوشد آینده را تصور کند و بر اساس معیارهای آیندگان سخن بگوید نه برحسب معیارهای روزگار خودش. همین آینده‌اندیشی بیهقی است که او را چنین ممتاز و در عرصه تحلیل وقایع تاریخی به مورخان امروزی نزدیک کرده است.

مهم است که بدانیم بیهقی در تاریخ‌نگاری خود چه اهداف و اغراضی دارد. بهتر است این تصور امروزی را کنار بگذاریم که بیهقی می‌خواسته مثلاً استبداد مسعود غزنوی را نشان دهد. حقیقت این است که بیهقی خدمتگزار

^۱. ارجاعات همه به کتاب حدیث خدووندی و بندگی است.

وفادار خاندان غزنوی بوده است و خودش را مدیون آنها می‌داند. بنابراین، غرضش از نگارش تاریخ غزنویان در وهله نخست این بوده است که نام آن خاندان را جاویدان کند. اما اغراض دیگری هم در کار او وجود دارد. خودش در جایی می‌گوید که من می‌خواستم این تاریخ «آراسته» باشد. مقصودش آراستگی به لحاظ زبان و ادبیات نیست، بلکه رویدادها و انسان‌های مشابه را در تاریخ می‌یابد و آنها را با رویدادها و آدم‌های دوره غزنوی مقایسه می‌کند. مثلاً پس از ذکر حکایت بزرگمهر و انوشیروان می‌نویسد: «هر که بخواند دانم که عیب نکند به آوردن این حکایت، که بی‌فایده نیست و تاریخ به چنین حکایات آراسته گردد» (ص ۴۲). طبیعی است که در این موارد او دیگر چندان در بند اسناد و مدارک نیست. می‌خواهد داستانی را نقل کند که با رویداد تاریخی زمان خودش شباهت دارد یا آن که مبین نکته‌ای اخلاقی است. برای او همین قدر کفایت می‌کند که آن داستان یا حکایت خیلی نامعقول و دور از واقعیت به نظر نرسد.

بیهقی از دبیران دستگاه غزنوی بوده و دبیری در چنان دستگاه و دیوانی کار حساسی به شمار می‌رفته است. در چنان جایگاه حساسی، زبان، بیش از هر جای دیگری، همخانۀ واقعیت بوده و می‌بایست هم‌عنان با آن پیش می‌رفته است. دبیر مجاز نبوده است که مثل شاعر و داستان‌سرا، در استفاده از کلمات و تعبیرات، راه تذبذب و اسراف در پیش گیرد و هرچه دلش خواست بنویسد. دیوان رسالت محل تنظیم نامه‌ها و اسناد رسمی حکومتی بوده و اگر کلمه‌ای در آنها کم و زیاد می‌شده ممکن بوده است عواقب وخیمی داشته باشد. از همین رو، نظامی عروضی در چهارمقاله تأکید می‌کند که دبیر باید حقوق کافی بگیرد تا هنگام نوشتن ذهنش درگیر گرفتاری‌های معمول زندگی و امرار معاش نباشد، اگر نه ممکن است بر اثر کوچک‌ترین آشفتگی و اغتشاش روحی مرتکب اشتباهات خطرناکی در کار خود بشود.

من سال‌ها قبل کتابی نوشته‌ام با عنوان *از شهر خدا تا شهر انسان*. در آن کتاب مقاله‌ای هست با عنوان «زبان قدرت در تاریخ بیهقی» و مقاله دیگری هم در آن می‌بینید که عنوانش این است: «شعری که زندگی نیست». نام مقاله را از روی یکی از شعرهای شاملو برداشته‌ام. می‌دانید که عنوان یکی از اشعار شاملو این است: «شعری که زندگی است». می‌توان آن را مانیفست شاعرانه او هم به شمار آورد. من با الهام از همین مانیفست شاعرانه در آن مقاله توضیح داده‌ام که چرا شعر کلاسیک ما شعر زندگی نیست. اتفاقاً زندگی، به معنی مدرن کلمه، بیشتر در نثر فارسی منعکس شده است. در گذشته هم همین طور بوده، اما نکته این است که ما به جای این که زبان شعر را به نثر نزدیک کنیم برعکس رفتار کرده‌ایم و زبان نثر را به شعر نزدیک کرده‌ایم. و به این ترتیب موجب دوری نثر و به طور کلی ادبیات از زندگی شده‌ایم. الگوی آرمانی نثرنویسی فارسی، حتا امروز هم که ایرانیان تا حدودی با بیهقی و نثر او آشنا شده‌اند، همچنان گلستان سعدی است و گلستان به نظر من شعری منثور است، یعنی بوطیقای نظم بر آن حاکم

است و نمی‌شود آن را اثری منثور دانست و عجیب این است که هنوز هم در دانشگاه‌های ماگستان را مثل اعلای نثر فارسی می‌دانند. برعکس، بسیاری از غزل‌های سعدی، با این که شعر است، به نظر من به بوطیقای نثر، به همان معنای مدرن کلمه، نزدیک‌تر است. البته این خود بحث مفصلی لازم دارد که باید در جای دیگری به آن پرداخت.

به هر حال، بیهقی شغل بسیار حساسی داشته و نوشتن در آن دوره‌ها و در چنان جایگاهی کاری بس خطرناک بوده است. چنان که در همین مقاله «شعری که زندگی نیست» توضیح داده‌ام، کمتر شاعری در تاریخ ادبیات ما می‌بینید که صرفاً به خاطر شعرش گرفتار یا کشته شده باشد، ولی فراوان می‌بینید دبیران یا نویسندگانی را که دقیقاً به سبب نویسندگی کشته شده یا به زندان افتاده‌اند. بسیاری از نویسندگان جان خود را بر سر نوشته‌هایشان گذاشتند. سرنوشت عین‌الفضات همدانی و سهروردی معلوم می‌کند که نوشتن کار خطرناکی بوده، برای این که به جنبه جدی زندگی مربوط می‌شده است. بیهقی در چنین فضایی سعی می‌کند گزارشی مکتوب و مستند از واقعیت به دست دهد و این کار بسیار مهمی است. ما باید کمی از قوه تخیلمان استفاده کنیم و خودمان را در زمان و مکان و دنیایی تصور کنیم که بیهقی در آن به سر می‌برده است تا به عظمت کار او بیشتر پی ببریم.

نکته مهم دیگر درباره روش کار بیهقی که عنوان این سخنرانی هم به آن مربوط می‌شود این است که بیهقی هم، شاید مثل بسیاری از ایرانیان امروز، گرفتار تنگنای تقابل واقعیت با اخلاق است. از یک طرف، به این آرمان اخلاقی معتقد است که انسان تا جایی که ممکن است نباید به کسی آزار برساند، و از طرف دیگر گرفتار کار در دستگاه و درباری است که ستمگری و آزار رساندن به خلق ظاهراً از الزامات آن است.

بیهقی از طرفی می‌خواهد وفاداری خود را به خاندان غزنوی حفظ کند و از طرفی بر حسب آرمان اخلاقی‌اش نمی‌تواند بسیاری از کارهای مسعود غزنوی را تأیید یا توجیه کند. از این تنگنای فردی و اخلاقی که بگذریم، مسئله بعدی این است که بیهقی ظاهراً مسلمان حنفی مذهب معتقدی است. بر حسب عقیده دینی او، هر اتفاقی که در جهان می‌افتد خواست خدا و نتیجه تقدیر اوست. حالا او با همین تفکر می‌خواهد تاریخ را تبیین کند؛ یعنی می‌خواهد علت نابودی حکومت سامانی و روی کار آمدن غزنویان و علت از بین رفتن حکومت مسعود غزنوی را توضیح دهد. اینجاست که نگرش الاهیاتی او با تفکر خردورزانه و واقع‌نگرانه‌اش در باب سازو کار قدرت در تعارض قرار می‌گیرد. در مقام تاریخ‌نگار، می‌خواهد برخی حقایق را بازگو کند اما در مقام خدمتگزار غزنوی اکراه دارد که آن حقایق را بگوید. از طرف دیگر، حتا اگر خودش هم می‌خواست، باز آزاد نبود که همه چیز را بنویسد. ما از زندگی بیهقی اطلاع زیادی نداریم، اما می‌دانیم که در اواخر شغل اداری خود به زندان افتاده است و معلوم است که دست و پای او از جهت بیان وقایع بسته بوده. با این همه، سعی می‌کند حقیقت را به زعم خود بازگو کند و این باز تنگنای دیگری است که بیهقی در مقام مورخ گرفتارش است.

از روش تحقیق و کار او که بگذریم، به خود تاریخ بیهقی اگر بخواهیم بپردازیم، باید عرض کنم که عنوان حدیث *خداوندی و بندگی* را من به عمد بر روی این کتاب گذاشته‌ام. این عنوان در نگاه اول تلویحی دینی دارد، چون هم «حدیث» و هم «خداوند» و «بنده» در ذهن فارسی‌زبان امروز تداعی‌کننده مفاهیم مذهبی‌اند. اما خوانندگان، پس از مطالعه کتاب متوجه می‌شوند که اتفاقاً هیچ‌یک از این کلمات در اینجا معنای دینی ندارد. نه «حدیث» در اینجا به معنای روایتی است که از قول پیامبر یا امام نقل می‌شود و نه «خداوندی» و «بندگی» واجد معانی متعارف دینی‌اند. در فضایی که بیهقی در آن به سر می‌برد، خداوند یعنی سلطان و بندگان هم یعنی کسانی که در خدمت سلطان‌اند و بیهقی نیز یکی از آنهاست. «حدیث» هم به معنی داستان زندگی و روابط خداوندان و بندگان است و تاریخ بیهقی در واقع «حدیث خداوندی و بندگی» است.

کسانی از من پرسیده‌اند که آیا این عنوان اقتباسی است از کتاب *خدا/بگان و بنده* هگل؟ در جواب باید بگویم که اتفاقاً وقتی این کتاب را می‌نوشتم کتاب هگل را ندیده و نخوانده بودم. در آنجا هم البته حرف هگل آنچه من عرض کردم نیست. من این مفهوم را از خود تاریخ بیهقی گرفتم. این بخشی که از تاریخ بیهقی برجای مانده است اتفاقاً با یک نامه شروع می‌شود که درباریان غزنوی برای سلطان مسعود می‌نویسند. وقتی نامه را می‌خوانید، می‌بینید که کلمات خداوند و بنده ده-پانزده بار در آن تکرار شده است و هیچ کدام هم به معنی مذهبی نیست. در همان نامه وقتی بیهقی می‌خواهد از خدای عالم سخن بگوید از واژه «ایزد» استفاده می‌کند.

بیهقی بارها بر این نکته تأکید می‌کند که تقدیر الهی چرخ قدرت را به گردش در می‌آورد و آدمی در این میان فقط بازیچه تقدیر است. این عقیده کلامی اوست، اما وقتی تاریخ بیهقی را می‌خوانید و به پایان می‌رسانید اصلاً احساس نمی‌کنید که نویسنده چنین تاریخی، از لحاظ الاهیاتی و کلامی، معتقد به این است که خداوند کار خود را می‌کند و امور جهان بدون هیچ علتی پدید می‌آید. کاری که بیهقی انجام می‌دهد، یعنی همان تاریخی که می‌نویسد، این اعتقاد کلامی او را نقض می‌کند. تاریخ بیهقی در عمل نشان می‌دهد که هر اتفاقی می‌افتد علتی دارد و تبعاتی خواهد داشت. این مهم‌ترین تنگنایی است که بیهقی در آن گرفتار بوده و با ظرافت موفق شده است خودش را از آن نجات بدهد و مطلبی که دارد به ما برساند. بیهقی می‌داند که خواست قدرت یکی از مهم‌ترین خواست‌ها و میل‌های آدمی است. از طرف دیگر، می‌کوشد که به ایده‌آل‌های اخلاقی خودش هم پایبند بماند.

او توانسته است سازوکار قدرت را تا حد زیادی بشناسد و در تاریخ خود نشان دهد که میل به قدرت تا چه حد می‌تواند مخرب باشد و در عین حال اگر درست به کار گرفته شود تا چه حد می‌تواند سازنده باشد.



یک مسئله مهم دیگر در جهان بیهقی این است که قدرت درست مثل تقدیر بی حساب و کتاب است و صاحب قدرت هم کارش طبعاً حساب و کتاب ندارد. سعدی در *گلستان*، در باب «سیرت پادشاهان» می‌گوید که «عمل پادشاه چون سفر دریاست، خطرناک و سودمند». «عمل» در اینجا به معنی رفتار نیست. مقصود از آن کار دولتی است یا کاری که برای خدمت به پادشاه انجام می‌شود. کسی که به خدمت پادشاه می‌پردازد و شغل دولتی قبول می‌کند مثل کسی است که به آرزوی تجارتی پرسود یا به دست آوردن گنج راهی سفر دریا می‌شود. سعدی می‌گوید که عاقبت کار معلوم نیست: «یا گنج برگیری یا در طلسم بمیری». همین پیش‌بینی ناپذیر بودن قدرت است که آن را همخانه تقدیر می‌کند. این نگرش به قدرت تنها به عرصه سیاست و جامعه محدود نمی‌شد و عرصه‌های فیزیولوژیک و روانشناختی وجود انسان را هم در بر می‌گرفت.

بیهقی در جایی می‌گوید: «ملوک هرچه خواهند گویند و با ایشان حجت گفتن روی ندارد به هیچ حال». در جای دیگر نوشته است: «پادشاهان بزرگ آن فرمانند که ایشان را خوش تر آید و نرسد خدمتکاران ایشان را که اعتراض کنند و خاموشی بهتر با ایشان هر کسی را که قضای زندگی به کار باشد» (ص ۳۲). یعنی هرکس که جانش را دوست دارد بهتر است در برابر سلطان سکوت کند. این تلقی از قدرت چنان بر جهان بیهقی غالب است که ساختار فیزیولوژیک و روانشناختی انسان را هم با آن می‌سنجد و «نفس ناطقه» یا همان خرد را «پادشاه مستولی قاهر غالب» و خشم را «لشکر» و «نفس آرزو» یا هوا و هوس را «رعیت» او می‌داند.

به هر حال، تاریخ بیهقی یکی از کهن‌ترین سیاست‌نامه‌های جهان است که از بخت خوش به زبان فارسی نوشته شده و در آن کوششی جدی برای شناخت سازوکار سیاست و قدرت صورت گرفته است. در دنیایی که همه دم از

تقدیر می‌زنند و معتقدند انسان از خود اختیاری ندارد و هیچ قاعده و معیاری بر کار قدرت حاکم نیست، بیهقی سعی می‌کند توضیح دهد که قدرت هم مثل هر پدیده دیگری در این جهان پیرو قاعده علت و معلول است.

دکتر آجودانی:

همان الاهیات سیاسی‌ای که شما مطرح می‌کنید در تمام ماجراهایی هم که مربوط به مسعود است دیده می‌شود. بیهقی درباره برافتادن اشکانیان به دست ساسانیان می‌گوید فکر نکنید اردشیر ساسانی هنری داشت که این کار را کرد، تقدیر الاهی اشکانیان را باید سرنگون می‌کرد. یعنی آمدن ساسانیان را مقدر الاهی می‌داند. یادمان نرود که عراقی دیر است که مسعود را تشویق به حمله به مازندران می‌کند و در نتیجه فاجعه‌ای به بار می‌آید که خود مسعود ناچار می‌شود عراقی را شامت کند و می‌کوشد تقصیر را به گردن او بیندازد. اما در تاریخ بیهقی صدای دیگری هم وجود دارد؛ صدایی که می‌گوید عراقی هم کاره‌ای نبود؛ در عالم غیب مقدر شده بود که فاجعه حمله به طبرستان رخ دهد و مقدمات فروپاشی امپراتوری غزنوی فراهم شود. بیهقی دقیقاً نشان می‌دهد مسعود چه جنایاتی در آمل کرد، اما در نهایت همه را به پای تقدیر می‌گذارد. ولی ما که مخاطبان امروزی بیهقی هستیم این برداشت الاهیاتی را نمی‌پذیریم و می‌فهمیم که تناقضی بین تاریخ و اتفاقاتی که افتاده با مبانی کلامی بیهقی در جریان است. شما آقای دکتر دهقانی در مقدمه کتاب موارد متعددی را نشان داده‌اید که بیهقی تاریخ و اتفاقات تاریخی را صریحاً نتیجه تقدیر می‌داند و از این منظر به اتفاقات تاریخ نگاه می‌کند. حال این پرسش مطرح است که آیا او اصلاً تاریخ را به صورت علی و معلولی می‌بیند و به آن اعتقادی دارد؟ به نظر من اعتقاد او به تقدیر بوده و دنیای تقدیری هیچ ربطی به دنیای مدرن نمی‌تواند داشته باشد. اگر از شما، با تسلطی که بر تاریخ بیهقی دارید، بپرسم آیا این نگاه من در مورد بیهقی درست است که تاریخ‌نگاری او در چنبره قدرت تقدیر گرفتار است و همه اتفاقات جهان را از صافی تقدیر الاهی عبور می‌دهد و برگی از درختی نمی‌افتد که من و شما مسئول آگاهانه آن باشیم، چه پاسخی می‌دهید؟

دکتر دهقانی:

پاسخ من همان است که عرض کردم، یعنی بیهقی آنچه را در عرصه نظر قبول دارد در عمل تاریخ‌نگاری خود نقض می‌کند. از جهت کلامی و دینی همین‌طور است که شما می‌فرمایید. بیهقی با این که به چنین چیزی صادقانه اعتقاد دارد و بارها این را در تاریخ خود می‌گوید اما عمل تاریخ‌نگاری اش او را فراتر از این می‌برد، یعنی او را در چارچوب این عقیده نگه نمی‌دارد. بیهقی از مسعود غزنوی چنان تمجید می‌کند که گویی مثل اعلا یا آرکی تایپ

پادشاهی است. او را حتا از لحاظ سر و شکل ظاهری هم می‌ستاید. در باب زور و توانایی بدنی وی و حتا دانش معماری و مهندسی‌اش هم داد سخن می‌دهد. اما وقتی شما در تاریخ بیهقی شرح جنایات مسعود غزنوی را می‌بینید چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ یعنی وقتی این کتاب را به آخر می‌رسانیم و می‌بندیم، آیا مثل بیهقی ستایشگر مسعود هستیم یا آن که به تعبیر مولوی یک «میر دروغین» در وجود او می‌بینیم؟ پس می‌شود گفت که بیهقی، در مقام نظر، به تقدیر معتقد بوده و نمی‌توانسته است نباشد. او انسان آن روزگار است و چارچوب فکری او ایجاب می‌کرده که معتقد به این قضیه باشد، اما عمل تاریخ‌نگارانه او این ادعایش را نقض می‌کند.

سوالات حاضران و پاسخ‌های سخن‌ران:

س: اشاره کردید که بیهقی نمی‌خواهد در مذمت استبداد سخن بگوید. اگر چنین است، چرا می‌کوشد تاریخش را به داستان‌ها و حکایاتی آراسته گرداند که نتیجه‌ی ضمنی آنها مذمت استبداد مثلاً مسعود است، چنان که مثلاً در قضیه کشتن حسنگ ماجرای او را با قصه برمکیان مقایسه می‌کند. آیا همین داستان‌ها و مقایسه‌ها حاکی از مخالفتش با استبداد نیست؟

ج: این کار بیهقی را نمی‌شود نشانه مخالفت او با حکومت استبدادی دانست. چنان که توضیح دادم، حکایات و داستان‌هایی را که مشابه رویدادهای روزگار خودش است می‌آورد تا کتاب خود را به آنها آراسته گرداند. خیلی از این حکایت‌ها شاید اصلاً سندیت تاریخی نداشته باشند. این ظاهراً برای بیهقی اهمیتی ندارد. او در واقع می‌خواهد با استفاده از این حکایت‌ها نکاتی را بگوید که بیان صریح و آشکار آنها شاید برایش ممکن نبوده است. این نکات ممکن است جنبه اخلاقی یا سیاسی داشته باشند. در هر صورت نمی‌شود از آنها نتیجه گرفت که بیهقی مخالف استبداد بوده است. اشاره به این نکته هم مهم است که ما امروز از واژه «استبداد» تلقی سیاسی داریم اما بیهقی از آن تلقی اخلاقی دارد، یعنی وقتی می‌گوید «مسعود مستبد به رأی بود» این را ضعفی شخصی و اخلاقی به شمار می‌آورد و تلقی سیاسی ما امروزیان را ندارد.

س: آیا این آراسته‌بودن که ایشان انتخاب کرده هیچ لطمه‌ای به حقیقت‌نگاری ایشان نزده است؟ دوم اینکه در جایی فرمودید که باید شعر به نثر نزدیک شود نه به عکس. در مورد چرایی این روند لطفاً توضیح بفرمایید.

ج: بیهقی مدعی است که می‌خواهد حقیقت را بگوید، اما حقیقت واقعاً چیست؟ بیهقی وقتی از حقیقت سخن می‌گوید منظورش از یک طرف مطابقت با واقع است و از طرف دیگر مفهوم اخلاقی حقیقت را در نظر دارد، یعنی آنچه به حق نزدیک است و از ناروایی به دور است. در داستان حسنگ، با وزیري طرف هستیم که از خود قدرتی

ندارد. محمود او را به وزارت می‌رساند و در حقیقت حسنگ جوان و مغرور را آلت دست خود قرار می‌دهد تا به اهداف سیاسی خود در مقابل خلیفه بغداد دست یابد. بیهقی این را می‌داند. حقیقت در عالم واقع همین است. اما او داستان قتل حسنگ را از زاویه اخلاقی هم می‌نگرد و در نهایت آن را به نحوی بازگو می‌کند که به شکل یک تراژدی تمام‌عیار درمی‌آید و خواننده را از بعد اخلاقی سخت متأثر می‌کند.

در مورد نزدیک کردن شعر به نثر، چون بحث طولانی می‌شود، اجازه بدهید شما را ارجاع بدهم به همان کتاب *از شهر خدا تا شهر انسان* که در آن چند مقاله در این باره وجود دارد. به آنها رجوع کنید و ببینید که چه می‌شود که در همین طلیعه دوره مدرن در ایران یک شاعر زبردست مثل ملک‌الشعراى بهار، به جای آن که برای ما سبک‌شناسی شعر بنویسد، به سراغ نثر می‌رود و سبک‌شناسی نثر می‌نویسد و سعی می‌کند توضیح دهد زبان فارسی چگونه کار می‌کند. با این کار، به گمان من، می‌خواهد بگوید زندگی مدرن استوار بر تفکر منشور است نه تفکر شاعرانه. بنابراین، به سراغ نوشتن می‌رود. اتفاقاً بهار با آن که شاعر زبردستی است و در شعرگفتن بسیار تواناست، خودش اعتراف می‌کند که نوشتن برایش کار دشواری است. چرا ما باید در نوشتن مشکل داشته باشیم؟ به نظرم فرهنگ شاعرانه چنان بر فضای جامعه ایران سیطره پیدا کرده که به ما مجال نداده است تا نوشتن را تمرین کنیم. در کتاب *پیشگامان نقد ادبی*، بخش مفصلی را به بهار و دیدگاه‌های ادبی او اختصاص داده‌ام و درباره نظر بهار درباره شعر و نثر هم آنجا به تفصیل سخن گفته‌ام. اگر به موضوع علاقه‌مندید می‌توانید به آن کتاب رجوع بفرمایید.

س: اشاره کردند که شاعران ما شاعران زندگی نیستند. من چند مثال عرض می‌کنم که خلاف این را نشان می‌دهد. یکی فردوسی است که مربوط به دوران غزنویان است. فردوسی پس از سال‌های متمادی هنوز بر زندگی ایرانیان حکومت می‌کند. هیچ نثرنویسی نتوانسته جای فردوسی را بگیرد. دومین مثال من، عارف قزوینی است. ایشان به خاطر شعرهایی که در آزادی مردم گفته بود به همدان تبعید شد و مثال سوم مرحوم دهخداست. ایشان نه به خاطر *لغت‌نامه* و نه به خاطر *امثال و حکم*، بلکه به خاطر اشعاری که سروده بود مورد غضب حکومت وقت قرار گرفت و فرار کرد و شخص دیگری که در این راه کشته شد و شاعر بود خانم قره‌العین قزوینی است که ایشان را به خاطر شعرش کشتند که درباره نهضتی گفته بود که مخالف سلطنت قاجار بود.

ج: این که فردوسی و سعدی شاعرانی هستند که اشعار آنها به زندگی نزدیک‌تر است کاملاً موافقم، اما آنچه من گفتم کلاً در مورد شاعران کلاسیک بود نه درباره چند شاعر مشخص یا درباره شاعران عصر مدرن و کسانی مثل عارف و دهخدا. در مورد قره‌العین هم معلوم است که دستگیری و کشتن او هیچ ارتباطی به شعرش نداشت. شورش او به طرفداری از باب علت اصلی ماجرا بود. دهخدا را هم به خاطر شعرش و یا حتا نثرش تبعید یا زندان نکردند. فعالیت سیاسی او و روزنامه‌نگاری‌اش و مخالفتش با استبداد صغیر محمدعلی شاه بود که به تبعید یا فرارش از ایران

انجامید. یا به خاطر طرفداریش از مصدق بوده است که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ گرفتار مخمصه شد. همچنان بر سر حرف خودم هستم که شعری که اغلب در دوره کلاسیک داشتیم شعری نبود که با لایه‌های فعال زندگی چندان سروکاری داشته باشد. این که می‌فرمایید ایرانیان امروز بیشتر تحت تأثیر شاعرانشان هستند تا نویسندگانشان، دقیقاً تأیید سخن من است و نشان می‌دهد که ما متأسفانه همچنان دل در گرو فرهنگ منظوم خود داریم.

س: ماکیاولی با جدا کردن حوزه قدرت و سیاست ارسطویی و جدا کردن قدرت از اخلاق، کار سترگی انجام داده است. برای ما ایرانیان این افتخار بزرگی است که بیهقی چند صد سال قبل از ماکیاولی متوجه این تضاد بین سعادت و قدرت شده است. پرسش من این است که با توجه به سخنانی که درباره بیهقی گفتند، به نظر می‌آید بیهقی تعریف پارادوکسیکالی دارد از تقدیر و قدرت. به همین خاطر، احساس می‌کنم بیهقی نتوانسته این مسئله را فرموله کند تا مدرنیسم از بیهقی شروع شود و نتوانسته این دو حوزه را از هم جدا کند، اما ماکیاولی توانسته است این کار را انجام دهد. چرا بیهقی که چند صد سال پیش تر از ماکیاولی متوجه این موضوع شده بود، نتوانست موفق به فرموله کردن این بحث شود تا ما وارث سیاست مدرن باشیم؟

ج: نمی‌شود از بیهقی انتظار داشت که مثل ماکیاولی فکر کند و بتواند به همان کشف او نائل شود. بیهقی انسان فرهنگ و زمانه خودش است و محصور در همان دوران و تنگنای آن اعصار. ماکیاولی می‌داند که انسان میل به قدرت دارد و میل به قدرت را هم چیز بدی نمی‌داند. اخلاق مسیحی است که آن را به امری شیطانی بدل کرده و در واقع خواست قدرت یا گزینه اقتدارطلبی انسان را انکار کرده است. مسیحیت به جای این که ایده خود را به نفع واقعیت کنار بگذارد واقعیت را انکار می‌کند و همین باعث واکنش کسانی مثل ماکیاولی و پیدایش رنسانس می‌شود. بیهقی نمی‌توانسته است دیدگاهی مثل ماکیاولی داشته باشد، چون از طرفی درگیر اعتقادات اخلاقی خود در باب قدرت و سیاست بوده که از جهتی شبیه همان معتقدات رهبانی مسیحی است و از طرفی درگیر اعتقادات کلامی خود درباره پیوند تقدیر و قدرت بوده است و نمی‌توانسته مثل ماکیاولی خود را از این تنگنا نجات دهد و قضیه را در مقام نظر هم به نفع واقعیت تمام کند. ماکیاولی این کار را کرد چون در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که این امکان برایش فراهم بود.

س: درست است که این‌ها فرزند زمان خود بوده‌اند و یک سری ایده‌ها داشته‌اند، اما به هر حال برای ما یک زمینه‌ای نگذاشتند که ما باید چگونه با قدرت کنار بیاییم و این تضادی که همیشه پیدا می‌کنیم بین وجدان خود و قدرت را نتوانسته‌ایم حل کنیم. جوینی هم همین کار را می‌کند و کاملاً توضیح می‌دهد که جامعه خراب شده و قتل عام صورت گرفته اما این شمشیر خدا بوده که از نیام مغول‌ها درآمده است. یعنی او هم به مخدومان خود وفادار بوده و در عین حال می‌خواسته است وقایع تاریخی را هم روایت کند. در حقیقت، هم بیهقی و هم او نوعی

زیرکی به خرج داده‌اند تا بتوانند واقعیت را بیان کنند. ولی با این زیرکی‌ها قضیه برای ما ایرانیان قرن بیست و یکم حل نمی‌شود. آیا می‌توان گفت بیهقی و جوینی میراثی برای ما گذاشته‌اند که امروز می‌توانیم از آن بهره ببریم یا این تضاد میان خواست قدرت و خواست تقدیر به عنوان معضل همچنان برای ما وجود دارد؟

ج: متأسفانه با این وضعی که بر فرهنگ ایرانیان حاکم است به این زودی‌ها نمی‌توانیم خود را از دوگانه قدرت و تقدیر نجات دهیم. از بیهقی و جوینی هم چنین انتظاری نمی‌رفته است. آنها سعی کرده‌اند که به زعم خود حقایق را بیان کنند. ما که انسان امروز هستیم و اطلاعاتمان خیلی وسیع‌تر است باز هم نمی‌توانیم خود را از این تنگنا نجات دهیم و با قدرت یک دیالوگ منطقی و انسانی داشته باشیم. قدرت همچنان برای ما یک امر مرموز و غیر قابل پیش‌بینی است.

مسئله اساسی این است که چرا زبان فارسی این قدر کنایی و استعاری است؟ من در جای دیگر درباره این مسئله بحث کرده‌ام که چرا ما در فارسی فعل ساده کم داریم؟ چرا بسیاری از افعال ما ترکیبی و کنایی است؟ در حالی که فعل ستون فقرات زبان منطقی است یعنی زبان بدون فعل نمی‌تواند از لحاظ منطقی زبان گویایی باشد. مقصودم این نیست که زبان فارسی زبان گویایی نیست؛ هست، اما بیشتر جنبه شاعرانه دارد و با زبان شاعرانه نمی‌توان با قدرت سیاسی دیالوگ منطقی برقرار کرد. با این زبان شاعرانه می‌شود قدرت را فریب داد، می‌شود برایش چالپوسی کرد و محفلی از شعرا در محضر صاحب قدرت فراهم آورد و حتا می‌شود به طریق طنزانه و طبعاً انتقاد ملایمی هم از صاحب قدرت کرد، اما آیا می‌توانید در محفل قدرت تعدادی از نویسندگان را جمع کنید و بگویید حالا با صاحب قدرت دیالوگ جدی داشته باشید. زبانی که در چنین ساختاری به وجود می‌آید البته هیچ‌وقت به آن حد از بلوغ نمی‌رسد که بتواند با صاحب قدرت گفت‌وگویی منتقدانه و سازنده داشته باشد.

کار مهمی که باید بکنیم، به گمانم، این است که سعی کنیم این زبان را از حالت شاعرانه بیرون بیاوریم و به زندگی جدی نزدیک‌تر کنیم. یکی از انتقادهای من به آقای دکتر عبدالکریم سروش، که خود از مشتریان سخنان و نوشته‌های اویم، همین است که ایشان در فرهنگی که زیر سیطره شعر و تفکر شاعرانه است، استدلال فلسفی را ناگهان با شعر مولوی درمی‌آمیزد و به این ترتیب همه رشته‌های خود را پنبه می‌کند. مخاطب شعرزده دکتر سروش، به جای عنایت به استدلال‌های وی، در نهایت متأثر از بوطیقایی است که بخش اعظم آن را اتفاقاً سروش از همان فرهنگ منطق‌گریز و استدلال‌ستیز شاعرانی چون مولانا وام گرفته است. وقتی فیلسوف ما چنین روشی دارد و مقوم چنان فرهنگی است، از دیگران چه انتظاری دارید؟ ابزار گفت‌وگوی منطقی درباره قدرت از کجا باید فراهم شود؟ این است که «حدیث خداوندی و بندگی» همچنان ادامه می‌یابد.

س: بیهقی تأثیر ساختار قدرت را در ذهن از منظر روانشناختی چگونه مطرح می‌کند؟

ج: ساختار قدرت را در واقع بیهقی به ساختار روانی، ذهنی و حتی جسمانی انسان تسری می‌دهد. مثلاً «مُلک» یا حکومت را به خیمه‌ای تشبیه می‌کند که ستون آن پادشاه، طنابش لشکر، و میخ‌هایش رعیت‌اند. بر اساس دانش روانشناختی روزگار خودش، بر آن است که «نفس ناطقه» یا همان خرد «پادشاه مستولی قاهر غالب» است و خشم «لشکر» پادشاه و «نفس آرزو» یا هوا و هوس «رعیت» اویند. مفهوم «ترس» که در روانشناسی امروز یکی از احساسات یا هیجان‌های مهم و البته در بسیاری از موارد آسیب‌زا تلقی می‌شود اساس روانشناسی قدرت در تاریخ بیهقی است. او معتقد است که رعیت باید از پادشاه و لشکر بترسند. یعنی اساس قدرت بر ترس استوار است و اگر رعیت نترسند و ارعاب در کار نباشد فرمانبرداری نمی‌کنند. تازه تأکید هم می‌کند که مردم باید از پادشاه «بترسند، ترسیدنی تمام» (ص ۳۲). این بدان معنی است که حکومت مقتدر و قوی بر ارعاب و قهر و غلبه استوار است.

س: آیا این قضاوتی که درباره بیهقی می‌کنیم قضاوت نهایی است؟ امروز ما فقط بخشی از تاریخ بیهقی را در دست داریم نه تمام آن را. آیا بر اساس همین بخش موجود، این قضاوت نهایی می‌تواند درست باشد؟ ضمناً با چهره‌ای که شما از بیهقی نشان دادید، به نظر من او، ضمن اعتقاد به جبر و قضا و قدر، داستان‌پرداز قوی‌دستی هم هست. آیا ممکن است درباره حسنک و کینه‌توزی بوسهل در حق او هم داستان‌پردازی و به اصطلاح غلو کرده باشد؟

ج: من نگفتم که حرف نهایی درباره بیهقی گفته شده است. این پرونده همچنان باز است و باید بیشتر در این باره تحقیق و نوشته شود. این که تاریخ بیهقی موجود همه کار بیهقی را شامل نمی‌شود البته درست است. داوری ما هم بر اساس مقداری است که باقی مانده. به نظرم بخش اصلی کار بیهقی هم همین مقداری است که باقی مانده. این بخش را بیهقی به تفصیل نوشته چون خودش در حکومت غزنوی حاضر بوده و به اسناد دسترسی داشته است. بخش‌هایی از تاریخ بیهقی که به پیش از سال ۴۰۹ قمری مربوط می‌شده، به گمانم، به اندازه بخش موجود آن اهمیت نداشته و تا به این حد مفصل و مستند نبوده است. به علاوه، نبود آن بخش‌ها باعث نمی‌شود که منظور بیهقی را درک نکنیم و نتوانیم در مورد شیوه تاریخ‌نگاری او داوری کنیم. همین بخش موجود هم برای داوری ما کافی است.

محمد دهقانی

ماه مارچ ۲۰۲۲